



بازخوانی روایت‌های همسان

نگاهی به مجموعه ۲۰ جلدی زندگانی پیامبر

روح‌الله مهدی‌پور عمرانی

بیست جلدی زندگانی پیامبر، نشان می‌دهد که:
 الف - نیمی از عنوان‌ها (۱۰ مورد) مربوط به جانوران است که از میان آن‌ها تنها یک مورد (مار) وحشی و بقیه در ردیف حیوانات اهلی‌اند.
 ب - سه مورد دیگر از عنوان کتاب‌ها، مربوط به گونه دیگری از باشندگان زنده: قصه انگور، قصه نخل بریده و قصه درخت.
 پ - شش مورد از عنوان کتاب‌ها، به باشندگان بی‌جان مربوط می‌شود: قصه سنگ، قصه کوه احد، قصه چاه بدر، قصه صخره، قصه سکه و قصه پرچم.
 ت - تنها یک مورد از عنوان‌ها، مربوط به اسم معنی است که «قصه شب قدر» نام دارد.

۹- قصه کبوتر
 ۱۰- قصه اسب
 ۱۱- قصه بز
 ۱۲- قصه شتر پیامبر
 ۱۳- قصه چاه بدر
 ۱۴- قصه کوه احد
 ۱۵- قصه صخره
 ۱۶- قصه گوسفند
 ۱۷- قصه نخل بریده
 ۱۸- قصه درخت
 ۱۹- قصه سکه
 ۲۰- قصه پرچم

مجموعه بیست جلدی زندگانی پیامبر، برای کودکان گروه سنی «ج»، به قلم نویسنده‌ای عرب‌زبان بازنویسی شده و غلامرضا نوعی، آن‌ها را به زبان فارسی برگردانده است. عناوین این بیست جلد عبارتند از:
 ۱- قصه فیل
 ۲- قصه الاغ
 ۳- قصه سنگ
 ۴- قصه شب قدر
 ۵- قصه انگور
 ۶- قصه شتر
 ۷- قصه اسب معراج
 ۸- قصه مار

○ نمایه راوی‌شناسی، در مجموعه بیست جلدی زندگانی پیامبر

شخصیت‌های جانوری (راوی)	شخصیت‌های گیاهی (راوی)	شخصیت‌های (بی‌جان) اشیایی	شخصیت‌های پدیده طبیعی	جمع کل
قصه فیل قصه الاغ قصه شتر قصه اسب معراج قصه مار قصه کبوتر قصه اسب قصه بز قصه شتر پیامبر قصه گوسفند	قصه انگور قصه نخل بریده قصه درخت	قصه سنگ قصه کوه احد قصه چاه بدر قصه صخره قصه سکه قصه پرچم	قصه شب قدر	۲۰
جمع	۳	۶	۱	۱۰



روایت داستان از زبان راوی جاندار
(ستون شخصیت‌های جانوری)،
بیشترین باورمندی را در خود دارد.
معمولاً داستان‌هایی که
راوی آن‌ها شخصیت‌های انسانی
هستند، بیشترین و بالاترین امتیاز را
از لحاظ باورپذیری نسبت به
سایر راویان دارند



داستان‌ها کافی به نظر می‌رسد.

۱- قصه فیل

داستان حمله پادشاه حبشه به عربستان و مکه، به قصد از بین بردن کعبه، از زبان یک فیل بازگو می‌شود:

«من فیل جنگل یا باغ وحش نیستم، ولی مانند آن‌ها خرطوم درازی دارم... داستان من از سرزمین حبشه شروع می‌شود. در آن جا در میان درختان، آزادانه زندگی می‌کردم تا این که یک روز مردم حبشه مرا به دام انداختند. وقتی آن‌ها به قدرت من پی بردند، مرا وارد سپاه خود کردند و به این ترتیب با آن‌ها به یمن سفر کردم.»

فیل سپس به علت دشمنی ابرهه، پادشاه حبشه، با مردم عربستان و بت خانه مشهور آن، اشاره می‌کند:

«ابرهه در معبد بزرگش، کعبه‌ای از طلا ساخت تا مردم به جای پرستش عبادتگاهی که در مکه قرار داشت، از این به بعد برای انجام مراسم «حج» به آن جا بروند...»^۱

فیل (راوی) همچنین، علت حضور خود را در میان سپاهیان ابرهه، این‌گونه بیان می‌کند: «... هدف ابرهه... این بود که او را تا مکه سوار کنم و با هیکل بزرگم، خانه کعبه را ویران سازم... در واقع، من از این کار راضی نبودم، ولی نمی‌توانستم جلوی رفتن آن‌ها را بگیرم...»^۲

آن گاه از زبان فیل، سرانجام حمله را می‌شنویم و داستان پرندگان سنگ‌انداز و شکست سپاهیان ابرهه را می‌خوانیم.

جانوری متمرکز شده‌اند، وظیفه باوراندن و باورپذیر بودن روایت، بر دوش جانورانی است که عمدتاً اهلی‌اند و در زندگی آدم‌ها نقش‌هایی همانند آدم‌ها برعهده دارند.

۲- شخصیت‌های گیاهی، به دلیل وجود عنصر جان و نزدیک بودن به گونه جانوری، به عنوان راوی، شخصیت‌هایی مستقل و باورپذیرند.

بازنویس، با استفاده از آرایه «تشخیص» و قائل شدن ویژگی‌ها و نقش و نشانه‌های انسانی برای جانوران و گیاهان، روایت داستان را از زبان آن‌ها واقعی و باورپذیر جلوه داده است.

۳- شخصیت‌های بی‌جان (چیزها) در این داستان‌ها، از لحاظ واقعی بودن یا غیرواقعی بودن، در مرتبه سوم قرار دارند.

۴- شخصیت‌های مربوط به پدیده‌های طبیعی که شخصیت مستقلی ندارند و جزو اسم‌های معنا و مفهوم‌ها هستند (در این جا «شب قدر»). در روایت داستان، باورپذیری بسیار پایینی دارند.

درباره شخصیت‌های بی‌جان و پدیده‌های طبیعی و باورپذیر کردن آن‌ها در روایت داستانی، باید پیش از هر کاری، از آرایه «آنیمسم» استفاده کرد. یعنی نخست باید به این چیزها و پدیده‌های غیرجاندار و غیر انسانی، جلوه و سیمایی انسانی داد و آن گاه صفات و رفتارهای انسانی را از آن‌ها صادر کرد.

راوی‌های داستان‌های این مجموعه، دارای چه جایگاه و وضعیتی هستند؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، نگاهی کوتاه به

تقسیم‌بندی عناوین کتاب، برحسب رابطه جانداری و بی‌جانی، با رویکردهای هستی‌شناسیک و آشنایی با جنبه‌های علمی این پدیده‌ها صورت نگرفته، بلکه هدف از آن، بررسی نسبت‌های حقیقت‌مانندی و باورپذیری است.

حقیقت‌مانندی و باورپذیری، در این بررسی، بر راوی تکیه دارد، نه بر روایت. زیرا با توجه به سندیت تاریخی که ماجراهای داستان‌ها دارند و جنبه‌های آیینی و باوری آن، بدون شک باید درستی آن را پذیرفت. پس اگر پژوهشی در سنجش درستی یا نادرستی این قصه‌ها انجام گیرد، در حوزه راوی‌شناسی است. به دیگر سخن، باید دید که آیا مثلاً «اسب» یا «چاه پدر»، چقدر صلاحیت دارند تا رویدادی را روایت کنند و در صورت توان و امکان روایت، این امر چقدر با واقع‌بینی و باورپذیری سازگاری دارد؟

پیش از صدور هرگونه حکم و اعلام نتیجه داور، در مورد یکایک راویان داستان‌های این مجموعه بیست جلدی، از مطالعه اجمالی جدول راوی‌شناسی این داستان‌ها، نکته‌های ذیل به دست می‌آید:

۱- روایت داستان از زبان راوی جاندار (ستون شخصیت‌های جانوری)، بیشترین باورمندی را در خود دارد. معمولاً داستان‌هایی که راوی آن‌ها شخصیت‌های انسانی هستند، بیشترین و بالاترین امتیاز را از لحاظ باورپذیری نسبت به سایر راویان دارند. در داستان‌های زندگی پیامبر (مجموعه بیست جلدی)، از آن جا که هیچ راوی انسانی وجود ندارد و بیش از نیمی از راویان کتاب‌ها، در شخصیت‌های



متأسفانه، مؤلف از شوق و ذوق
این که شیوه بکری در روایت
این داستان پیدا کرده و
با تغییر زاویه روایت و جابه جایی
شخص راوی، جانی دوباره
در رگ قصه دمیده و خواننده را
مشتاق متن کرده، از کار هنری و
اصلی خود که همانا
پرداخت داستانی است،
باز مانده و این فرصت طلایی
خلاقیت را از خود
سلب کرده است



۲- قصه الاغ

این قصه، از زبان الاغ حلیمه (دایه آینده پیامبر)، نقل می‌شود. حلیمه و شوهرش حارث، در بیابان زندگی می‌کنند و درآمدشان، از راه شیر دادن کودکان عرب به دست می‌آید. آن‌ها دارند به مکه می‌روند تا کودکی را به دایگی بپذیرند.

«۱۴۰۰ سال پیش از این، در گوشه‌ای از صحرا نزد زنی به نام حلیمه سعیدیه زندگی می‌کردم.»

روایت با جمله بالا شروع می‌شود و ادامه پیدا می‌کند:

«یک روز حلیمه مرا نزدیک خیمه برد. خوشحال شدم چون تصور می‌کردم که با گوسفندان به چراگاه می‌روم و کمی علف سبز و تازه می‌خورم. ولی حلیمه و کودک شیر خوارش که مدام گریه می‌کرد، پشت من سوار شدند و همسرش هم بر شتر پیروی سوار شد و در بیابان به راه افتادیم. هوا گرم بود و من به سختی گام برمی‌داشتم. به دلیل ضعف و ناتوانی، قدرت راه رفتن نداشتم...»

و چند بند پایین‌تر، ناگهان نیرویی خارق‌العاده و شگفت در الاغ پدیدار می‌شود:

«خواستم بدانم که به کجا می‌رویم. به همین دلیل از شتر که راه‌های صحرا را بیشتر و بهتر از من می‌شناخت پرسیدم. او جواب داد که به مکه می‌رویم. وقتی اسم مکه را شنیدم، خوشحال شدم و نشاط و شادابی و قدرت راه رفتن یافتم و ناخودآگاه، با سرعت به راهم ادامه دادم. سرعت من به حدی زیاد بود که زودتر از کسانی که قبل از ما راه افتاده بودند، به مکه

در روایت‌های موجود از داستان فیل سواران ابرهه و پرندگان سنگ‌انداز، صحنه نبرد و چگونگی کنش‌های داستانی و شخصیت‌پردازی، آن‌گونه که در جهان داستان از آن انتظار می‌رود، نمایش داده نمی‌شود و متن، در حد یک قصه و افسانه (فانتزی) باقی می‌ماند. بنابراین، هنگامی که در این سال‌ها، نویسنده‌ای دست به بازنویسی آن داستان می‌زند، انتظار می‌رود حداقل در پرداخت رویداد اصلی، بازنگری و نوآوری کند. متأسفانه، مؤلف از شوق و ذوق این که شیوه بکری در روایت این داستان پیدا کرده و با تغییر زاویه روایت و جابه جایی شخص راوی، جانی دوباره در رگ قصه دمیده و خواننده را مشتاق متن کرده، از کار هنری و اصلی خود که همانا پرداخت داستانی است، باز مانده و این فرصت طلایی خلاقیت را از خود سلب کرده است.



روایت داستانی نامدار و شکلی قدیمی از یک رویداد داستانی که عناصر واقع‌گرایی و فراواقع‌گرایی به خوبی در آن اندیشیده و به کار گرفته شده، از زبان یک فیل که یکی از سپاهیان بوده، تمهیدی نو و جالب و در عین حال منطقی و توجیه‌پذیر به شمار می‌آید. با وجود این، ساخت این روایت، از جانب راوی (فیل)، به دلیل رفتار نامناسب با واقعیت‌ها، به واقع‌بینی نویسنده و واقع‌گرایی متن و مؤلف، آسیب‌های جدی وارد کرده است. فیل به مثابه یک جانور، حتی باهوش‌ترین آن‌ها، قاعدتاً می‌بایست درباره مسائل جانوری و امور مربوط به آن، از راه دریافت حیوانی (غریزه) اظهار نظر کند. تحلیل مسائل فکری و سیاسی و دینی و از همه مهم‌تر، تحلیل امور ماوراءالطبیعی از یک جانور بی‌شعور، مسموع و پذیرفته نیست. حتی اگر مخاطب و شنونده، کودک باشد؛ مگر آن که کودک را انسانی فرض کنیم که به راحتی می‌شود متقاعدش کرد.

مؤلف چه توجیهی برای این همه دانایی و پیشگویی فیل دارد؟

علت نارضایتی فیل (راوی)، از حمله به عربستان و خانه کعبه چه بود؟

راوی (فیل)، به جای این اظهار نظرها و تحلیل‌های توجیه‌ناپذیر، می‌بایست به اصل موضوع که حمله به شهر مکه و حضور ناگهانی پرندگان سنگ‌انداز است، می‌پرداخت. در حالی که هنگام حادثه اصلی، فیل (راوی)، علی‌رغم حضور فیزیکی خود، کم‌ترین توصیف و تصویر و صحنه‌پردازی را از وضعیت میدان کارزار، ارایه می‌دهد.



اطلاعات فراوان و دانایی
بی حد و حصر راوی ای که
تعلق تقین خاص انسانی و حیوانی
ندارد، نشان می دهد که راوی
(چاه بدر)، تنها بهانه بازگویی
یک واقعه تاریخی است و نویسنده،
توجهی برای روایت داستان از
زبان یک پدیده طبیعی (چاه) ندارد



این که در آفتاب داغ عربستان، هرکس می کوشد به سایه ای پناه ببرد و سایه درخت انگور یکی از این سایه هاست، شکی نیست. این که مردم، وقتی در سایه می نشینند، از هر دری با هم حرف می زنند و معمولاً مهم ترین مشکلات شان را با هم در میان می گذارند و دین نو در عربستان، یکی از این نقل ها بوده، شکی نیست. این که... این که... شکی نیست. اما این که تمام دغدغه یک خوشه انگور، این باشد که مبادا روزی کفار او را بچینند و از او شراب بسازند، بنوشند، مست شوند و آزارشان را نسبت به مسلمانان افزایش دهند، به آسانی قابل باور نیست.

«من این اخبار و سایر خبرها را از کسانی می شنیدم که از مکه می آمدند و زیر سایه من به استراحت می پرداختند. این اخبار ناراحت کننده مرا غمگین می کرد. آرزو می کردم که در این عمر کوتاهم فرصتی بیابم تا محمد را ببینم. نمی خواستم با ماندن روی این درخت، عمرم طولانی شود. مبادا که روزی کفار مرا بچینند و از من شراب بسازند و مست شوند و بر شدت شکنجه مسلمین بیفزایند.»^۲ این دخالت و نیت درونی مؤلف است که به زور، به راوی داستان تحمیل می شود. به گونه ای که کم تر مخاطب و خواننده ای آن را از راوی خواهد پذیرفت. مخاطب، مؤلفی را می بیند که در سایه روشن روایت، پشت سر راوی قایم شده، فکرها و دیالوگ ها (منولوگ ها) را به او دیکته می کند.

بزرگان قبیله ها می گوید که همگی کمک کنند و هریک گوشه ای از عبا را بگیرند و سنگ را سرچایش بگذارند. با آن که سنگ، جان ندارد و نمی تواند حرف بزند، اما وجود آن سنگ تا به امروز و خیال ورزی ذهن کودک، مبنی بر سخن گویی موجودات بی جان، روایت سنگ در این قصه را منطقی، طبیعی و در نتیجه پذیرفتنی جلوه می دهد.

۴- قصه شب قدر

حوادث داستان، حول محور غار حرا و نیایش های پیامبر و فرود آمدن فرشته وحی و آمادگی پیامبر برای اعلام دین نو می گردد. داستان از زبان پدیده ای طبیعی به نام «شب» روایت می شود؛ شبی که در آن، نخستین آیه بر پیامبر نازل شد. «شب» به عنوان پدیده ای نامتعین و شخصیتی دشواریاب، با وجود شخصیت های انسانی، جانوری، گیاهی و اشیایی، اهلیت روایت یک داستان را ندارد. در حالی که مؤلف، به آسانی می تواند داستان را از زبان «غار» یا «کوه نور» نقل کند. در این صورت، واقع نمایی و حقیقت ماندنی روایت، بیشتر می شد.

۵- قصه انگور

در این قصه، مؤلف داستان ظهور دین اسلام، دشواری های تازه مسلمانان، تهدیدها، وعده وعیدها و اذیت و آزارها، گرویدن مردم به دین نو و... را از ذهن و زبان یک خوشه انگور، نقل می کند.

رسیدیم.»^۳ بعد از آن، داستان سپردن محمد، به حلیمه و دو سال اقامت او را در بیابان و معجزه فراوانی روزی خانواده حلیمه را به خوبی روایت می کند. در این قصه نیز همانند قصه فیل، شبکه استدلالی داستان دچار آسیب می شود. الاغ، با کدام سابقه ذهنی و با کدام روزنه امید، وقتی نام مکه را از شتر می شنود، شادابی و نشاط دوباره می یابد و در عین ضعف و گرسنگی، بر سرعتش می افزاید؟ نه مؤلف و نه راوی، درباره این نیروی نوپدید و شگفت، توضیح و اطلاعاتی به مخاطب و خواننده نمی دهند، نکته دیگر این که وقتی راوی (الاغ)، در آغاز قصه می گوید: «۱۴۰۰ سال پیش از این... نزد زنی به نام حلیمه سعیده، زندگی می کردم»، معنی اش این است که الاغ حلیمه هم اکنون زنده است و دارد روایت می کند. این قبیل ساخت ها، حقیقت ماندنی و باورپذیری داستان را زیر سؤال می برد.

۳- قصه سنگ

داستان از زبان سنگ سیاه (حجرالاسود) روایت می شود. خانه کعبه تعمیر می شود و مردم می خواهند سنگ سیاه را نصب کنند. هریک از قبیله ها می خواهد به سبب نصب سنگ، افتخاری برای خود کسب کند. اختلاف به وجود می آید، سرانجام، به این نتیجه می رسند که به داوری پناه ببرند. داور کیست؟ اولین شخصی که از راه برسد و پیامبر جوان، تازه واردی است که عبایش را روی زمین پهن می کند و سنگ سیاه را میان عبا می گذارد و به



اما راوی (صخره)، پس از شکسته شدن هم پایه پای روندرویدادها می رود و گزارش هایی مستند از وقایع و اتفاقات تهیه و ارائه می کند. این راوی همه چیز دادن، حتی از دسته بندی ها و پیمان شکنی یهودیان با مسلمانان آگاه است! و از این نظر، در ردیف واقعه نویسان و مورخانی مانند واقدی، صاحب کتاب المغازی قرار می گیرد!



۶- قصه شتر

ابوجهل، شتری را از یک مرد عرب می خرد، اما قیمتش را نمی پردازد. مرد عرب، در پی آن است تا کسی را میانجی قرار دهد. دو نفر از دشمنان پیامبر، به خیال آن که اگر پیامبر را به او معرفی کنند و پیامبر نزد ابوجهل وساطت کند، مورد استهزا قرار می گیرد، به مرد عرب پیشنهاد می کنند تا پیامبر را واسطه قرار دهد. پیامبر می پذیرد - و نزد ابوجهل می رود. ابوجهل، وقتی با پیامبر روبه رو می شود، کله شتری خشمگین پیش چشمش ظاهر می شود. ابوجهل، از ترس شتر، حرف های پیامبر را می پذیرد و بهای شتر مرد عرب را می پردازد. همه این داستان، از زاویه دید یک شتر روایت می شود. مؤلف در این داستان، کوشیده تا به درون پردازی آدم ها نزدیک شود. چهره شتری که در مقابل ابوجهل ظاهر شده، می تواند نشانه وجدان یک آدم، هرچند شرور و بدنام باشد.

این داستان، به دلیل تلاش نویسنده در شخصیت پردازی و درون کاوی آدم اصلی داستان، از موفقیت و موقعیت خوبی در میان داستان های مجموعه بیست جلدی برخوردار است. فضا سازی و خلق صحنه های کنشی، از دیگر عناصر داستانی است که در این قصه رعایت شده و این قصه را از سایر قصه ها متمایز کرده است.

این موضوع نشان می دهد که در بازنویسی ها، هر جا که بازنویس، از عناصر داستانی استفاده کرده، متن از حالت یک نواختی و کلیشه ای بودن فاصله گرفته، جنبه های



داستانی اش بر جنبه های قصوی آن می چربد. بنابراین، می توان با کمک عناصر و ابزار داستانی، بسیاری از متن های تاریخی و حکایی را بازسازی و بازآفرینی کرد و شکل داستانی به آن بخشید.

۷- قصه اسب معراج

قصه پرواز پیامبر به جهان بالا، همواره یکی از دشوارترین و پیچیده ترین کنش ها بوده که واکنش های گوناگون سلبی و ایجابی را به دنبال داشته است.

بنا به ناشناخته بودن این کنش و یا عدم واقع پردازی آن، تاکنون هیچ کس نتوانسته است راز دانشی آن را بگشاید. حالا که زمینه فراهم شده تا شاهد و ناظری بتواند دیده هایش را درباره این پدیده شگفت بیان کند، ای کاش

مؤلف داستان، از زبان اسب (بُراق) تصویر درخشانی از آن لحظه و نشئه آرایه می داد تا مخاطب کم سن و سال، به اماها و اگرهای خود، پاسخی اقتناعی و محکم می داد.

متأسفانه نویسنده، علی رغم فراهم بودن امکانات بیانی و روایی، در حد روایت های تکراری و همیشگی باقی مانده، به کشف و شهود تازه ای در این باره دست نیافته است.

در این داستان نیز راوی (بُراق) = اسب بالدار، از پدیده هایی سخن به میان می آورد که دستاورد دانش و فناوری دنیای امروز به شمار می آید. افتتاحیه این متن، چنین است:

«هزاران سال پیش از اختراع موشک ها و سفینه های فضایی، وجود داشتیم. نام من بُراق است. روایات مختلف و زیادی در وصف شکل و شمایل من وجود دارد.»^۴

باتوجه به گزاره های بالا، یادآوری دو نکته ضروری است:

نکته نخست: زمان روایت.

بُراق (راوی) از کدام هزاران سال پیش سخن می گوید؟

اگر روایت در زمان حال (روزگار ما) صورت گرفته باشد، شگفتی ما درباره اسب راوی دوچندان می شود؛ شگفتی پیشین، درخصوص شکل و شمایل اسب بوده، یعنی بالدار بودن اسب و شگفتی دیگر، دیرسالی و عمر هزاران ساله اسب است و اگر روایت در زمان گذشته (مثلاً سال دوازدهم بعثت) انجام گرفته باشد، شگفتی دیگری رخ می نماید و آن، آگاهی اسب از وجود «موشک ها و سفینه های فضایی» است. مگر آن که دایره و گستره اعجاز



در این بخش از روایت گوسفند و در تمامی نقل‌قول‌هایی که از زبان راویان جانوری و گیاهی و اشیایی روایت شده، لحن و شکل زبان و نشر و سبک و سیاق گفتار و گزینش واژه‌ها و طرز ادای کلام و کوتاهی و بلندی گزاره‌ها و حتی تعلیل‌ها و احتجاج‌ها و اقامه دلیل‌ها، نه تنها تفاوتی با زبان و بیان انسان‌های فصیح و بلیغ ندارد، بلکه گاهی از آن‌ها نیز سبقت می‌گیرد. همین امر، سبب ناباوری در خواننده می‌شود



۱۰- قصه اسب

این قصه نیز پاره سوم ماجرای «لیلة‌المبیت» به شمار می‌رود. داستان، ماجرای اسبی است که زیر پای سراقه بن مالک، یکی از دشمنان پیامبر و مسلمانان، در تعقیب پیامبر و یارانش به سوی مدینه می‌تازد. اسب، داستان را مو به مو نقل می‌کند و نشان می‌دهد که چند مرتبه پایش در شن‌های روان صحرا فرورفته و از رفتن باز ایستاده است تا این که صاحبش سراقه بن مالک، از عمل خود توبه کرده و اسب از دفن شدن در شن داغ و روان نجات یافته است.

۱۱- قصه بز

نویسنده، در این متن کوتاه، قصه بز را از زبان خودش بیان می‌کند که پستانش خشک بود، ولی هنگامی که پیامبر و یارانش به خیمه ام‌معبد رسیدند و از وی غذا درخواست کردند، ام‌معبد گفت که فقط این بز را دارد و شیرش خشک است و پیامبر او را دوشید و شیر فراوان از پستانش فوران کرد؛ به گونه‌ای که همه سیر شدند. نویسنده، در این قصه نیز درصدد بوده تا ماجرا را به شکلی نو روایت کند. بنابراین، روایت را برعهده بز گذاشته، اما خود در پشت راوی پنهان شده، دیده‌ها و شنیده‌های خود را بازگویی کرده است.

۱۲- قصه شتر پیامبر

ماجرای هجرت پیامبر و یارانش از مکه و پناه آوردن به غار میان راه و حکایت کبوتر و تنیدن تار عنکبوت بر دهانه غار و فریب خوردن

از زبان یک مار نقل می‌شود. استفاده از مار برای روایت این قصه، به دلیل خزندگی مار و سریع‌الانتقال بودن و سهولت در پنهان شدن مار و نظارت بر رویدادهای آن شب، نسبتاً طبیعی و قابل باور به نظر می‌آید. با وجود این، جانبداری ارزشی مار از پیامبر و پیروانش، محل تردید است و یا حداقل توجیهی برای آن آرایه نمی‌شود.

۹- قصه کبوتر

این قصه، در راستای خط تکمیلی قصه «لیلة‌المبیت» قرار می‌گیرد. ماجرا از زبان کبوتری روایت می‌شود که در شکاف صخره آستانه غاری که پیامبر و یارانش، در پیگرد دشمنان، به آن جا پناه برده بودند، آشیانه ساخته و روی تخم خوابیده است و تعقیب‌کنندگان، با دیدن این کبوتر که آرام در آشیانه‌اش نشسته و تارهای عنکبوتی که بر درگاه غار تنیده بود، گمراه شده و از ورود به غار منصرف شدند. در این متن، از عنصر دیالوگ استفاده شده است.

نکته یادکردنی در ساخت این قصه و پیوند اپیزودیک آن با قصه پیشین، (قصه مار که شرح آن گذشت)، سکوت و غفلت نویسنده از کاراکتری جانوری به نام عنکبوت است که به نوبه خود، کاری شگفت و ترفندی طرفه از خود به جای گذاشت تا جان پیامبر و یارانش آسیب نبیند، اما مؤلف (عبدالتواب یوسف)، با فراموشی زیرکانه‌ای از آن رد شده و «قصه عنکبوت» را بازنویسی نکرده است.

و غیب‌دانی را وسعت بخشیده، جانوران مربوط به زندگی پیامبران را از دانش‌های فوق بشری و علوم لدنی برخوردار بدانیم.

نکته دوم: شکل روایت راوی (بُراق = اسب بالدار) چرا و چگونه از وجود «روایات مختلف و زیاد در وصف شکل و شمایل» خود، خبر دارد؟

موارد فوق و نوع روایت متن درباره نحوه و چگونگی سفر روحانی پیامبر و رویدادهای گوناگون این سفر که بارها و بارها از سوی نویسندگان و سخن‌رانان مذهبی تکرار شده است، نشان می‌دهد که روایت، روایت راوی اصلی، یعنی همان مؤلف متن است و از شخصیتی مانند بُراق، فقط برای تلقی نوعی نوساختی و خلاقیت در روایت داستانی، آن هم در آغاز متن، استفاده شده است.

مؤلف با این شگرد به ظاهر نوآورانه و هنرمندانه، خواننده و مخاطب را با قصه همراه کرده و بلافاصله با بهره‌گیری از روایت‌های ثابت تاریخی و باورهای مذهبی، متنی از پیش ساخته و پرداخته را برای ادامه پیرنگ داستان و پی‌رفت خط روایی قصه، وارد کرده است. این نکته‌ها را کودکان به آسانی در نمی‌یابند، اما از دید داستان‌شناسان و روایت‌شناسان، دور نیست و نخواهد بود.

۸- قصه مار

در این قصه کوتاه که می‌توان جلوه‌هایی از فانتزی جانوری را در آن دید، داستان «لیلة‌المبیت»، ماجرای خوابیدن علی (ع) در بستر پیامبر و فرار شبانه پیامبر و ابوبکر از خطر مرگ،



گفتارهای معمولی و روزانه هرکسی براساس سن، جنس، شغل، سواد، موقعیت و جایگاه اجتماعی و نیز ویژگی‌ها و صفتهای مخاطب، شکل می‌گیرد. بنابراین، اگر راوی، یک درخت خرماست، طبیعی خواهد بود اگر درباره نخل و نخلستان و اصطلاحاتی که در این موردهاست، حرف بزند و مثلاً اگر خواست از ظرفیت‌های تکمیلی زبان استفاده کند، بگوید: «دلش هم خدا می‌خواهد، هم خرما» و یا «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل!» و از این قبیل گزاره‌ها



خندق بوده تا این که پیامبر، با تبر، سه ضربه به سنگ می‌زند و آن را می‌شکند (جالب است که در تصویر به جای تبر، کلنگ نشان داده شده است). تا این جای متن را با کمی اغماض می‌توان پذیرفت و از زبان یک سنگ برتافت. هرچند در همین بخش نیز جای شگفتی است که تخته سنگ، حتی نام طراح اصلی و پیشنهاددهنده گودال و اصل و نسب و ملیت او را نیز می‌داند و به خواننده اطلاع می‌دهد (سلمان فارسی).

اما راوی (صخره)، پس از شکسته شدن هم پایه پای روند رویدادها می‌رود و گزارش‌هایی مستند از وقایع و اتفاقات تهیه و ارائه می‌کند. این راوی همه چیز دادن، حتی از دسته‌بندی‌ها و پیمان شکنی یهودیان با مسلمانان آگاه است! و از این نظر، در ردیف واقعه‌نویسان و مورخانی مانند واقدی، صاحب کتاب المغازی قرار می‌گیرد!

۱۶- قصه گوسفند

زنی یهودی، گوسفندی به پیامبر هدیه می‌کند و به قصاب دستور می‌دهد که در هنگام ذبح گوسفند، آن را به زهرآلوده سازد تا پیامبر را از بین ببرد. وقتی کباب آماده شد و پیامبر خواست از آن بخورد، تکه گوشت کباب شده فریاد برآورد که سمی است و به این طریق، پیامبر از مرگ حتمی رهایی یافت. این داستان بدون پرداخت، از زبان گوسفند روایت می‌شود. گوسفند در این قصه نیز همانند راویان و سایر کاراکترهای خارق‌العاده این داستان‌ها، دارای قوه درک و شمع تحلیلی بسیار بالایی است:

علت‌های درگیری نظامی بین مسلمانان و قریشیان نامسلمان، صف آرای سربازان، شکست و پیروزی، تمایل به تقسیم غنائم جنگی در میان مسلمانان و در یک کلام، تحلیل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی جنگ احد، از زاویه دید «کوه احد» به منزله یک ناظر و حاضر‌ذی‌شعور، به خواننده و مخاطب انتقال داده می‌شود.

۱۵- قصه صخره

موضوع جنگ خندق، از زبان یک تخته سنگ روایت می‌شود. راوی (تخته سنگ)، داستان‌کنند خندق را نقل می‌کند که به پیشنهاد سلمان فارسی بوده. سپس در مورد خودش می‌گوید که تخته سنگ سختی بوده که به هیچ وجه شکسته نمی‌شده و مانع حفر

دشمنان، یک بار دیگر از زبان شتر حامل پیامبر نقل می‌شود. در این روایت هم‌چنین استقبال مردم یثرب از پیامبر و یارانش و ماجرای زانو زدن شتر پیامبر در زمین دو کودک یتیم، به نام‌های «سهل» و «سهیل» و فرود آمدن پیامبر و خریدن آن زمین و ساختن مسجد در آن، از زبان شتر پیامبر، به کمک پیرنگی خطی و زبانی روایی و ساختن حکایی، بیان می‌شود.

۱۳- قصه چاه بدر

یکی از شگفت‌انگیزترین روایت‌های داستانی این مجموعه، روایتی است که چاه بدر ارائه می‌دهد. ریشه‌های جنگ بدر، تاکتیک‌ها و استراتژی‌های به کار گرفته شده در این نبرد صدر اسلام که مفسران و تحلیلگران بسیاری به آن پرداخته‌اند، از ذهن و زبان یک چاه می‌تراود.

این راوی دانای کل، به غیر از تحلیل‌های راهبردی، حتی از عده و عده سپاهیان دو طرف و شمار کشته شدگان آن‌ها نیز خبر دارد! اطلاعات فراوان و دانایی بی‌حد و حصر راوی‌ای که تعلق و تقین خاص انسانی و حیوانی ندارد، نشان می‌دهد که راوی (چاه بدر)، تنها بهانه بازگویی یک واقعه تاریخی است و نویسنده، توجهی برای روایت داستان از زبان یک پدیده طبیعی (چاه) ندارد.

۱۴- قصه کوه احد

این قصه نیز از نظر شکل روایت و نوع راوی و ریخت‌شناسی حادثه، همانندی تام و تمامی با قصه «چاه بدر» دارد.





درست است که تئودوروف، گفته که معمولاً در داستان، کسی هست که آن را روایت کند، اما این قدرها هم «هرکی به هرکی» نیست! هر راوی باید زمینه و شرایط روایت ماجرای داستان را داشته باشد. یکی از این زمینه‌ها و شرایط، جایگاه و اهمیت شخص راوی در داستان است. در این قصه، درخت چه نقشی در پی‌رفت متن برعهده دارد؟



۱۸- قصه درخت

نویسنده، به بهانه سخنگویی درخت که توجیه منطقی آن بسیار ضعیف است، به شرایط پیدایی و چگونگی پیمان صلح «حدیبیه» اشاره می‌کند و با استفاده از این شگرد داستانی، یک دوره تاریخ سیاسی و اجتماعی سال‌های نخست آیین اسلام را ورق می‌زند.

درست است که تئودوروف، گفته که معمولاً در داستان، کسی هست که آن را روایت کند، اما این قدرها هم «هرکی به هرکی» نیست! هر راوی باید زمینه و شرایط روایت ماجرای داستان را داشته باشد. یکی از این زمینه‌ها و شرایط، جایگاه و اهمیت شخص راوی در داستان است. در این قصه، درخت چه نقشی در پی‌رفت متن برعهده دارد؟

آیا یک شمشیر نمی‌توانست همین نقش را آن هم بهتر و قوی‌تر ایفا کند؟ آیا صرف اشاره مستقیم یا غیرمستقیم به واژه درخت در یک آیه که اتفاقاً در زمان پیدایش صلح حدیبیه نازل شده، برای اهلیت یک درخت کافی است تا داستان را روایت کند؟

معمولاً اشخاصی داستان را روایت می‌کنند که به نوعی، در پیشبرد یا جلوگیری از پیشبرد داستان، نقشی آشکار و غیرقابل انکار داشته باشند. اگر داستانی از زبان شخصی خنثی و منفعل و کم تأثیر روایت شود، مسلماً آن داستان به خوبی پیش نمی‌رود و کشش و تأثیری دلخواه به وجود نمی‌آورد.

۱۹- قصه سکه

«نام من دینار است، اما به من سکه هم

فعال و جانبدار وجود دارد که یکی از آن‌ها آشنایی با لایه‌های کنایی زبان است. نخل بریده، در فزازی از روایت، از ضرب‌المثلی ایرانی! در اقامه دلیل استفاده می‌کند که ساختگی بودن متن راوی را برملا می‌سازد. در صفحه ۵ این کتاب، به ضرب‌المثل «قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود»، بر می‌خوریم.

آیا در ادبیات عرب دوران جاهلی، این ضرب‌المثل وجود داشته که مترجم، آن را عیناً به فارسی برگردانده است؟

گفتارهای معمولی و روزانه هرکسی براساس سن، جنس، شغل، سواد، موقعیت و جایگاه اجتماعی و نیز ویژگی‌ها و صفتهای مخاطب، شکل می‌گیرد. بنابراین، اگر راوی، یک درخت خرماست، طبیعی خواهد بود اگر درباره نخل و نخلستان و اصطلاحاتی که در این موردهاست، حرف بزند و مثلاً اگر خواست از ظرفیت‌های تکمیلی زبان استفاده کند، بگوید: «دلش هم خدا می‌خواهد، هم خرما» و یا «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل!» و از این قبیل گزاره‌ها.

درختی که از سیر تا پياز و از پیدا و پنهان جهان آفرینش خبر دارد و از آن‌ها مانند یک خطیب توانا سخن بر زبان می‌آورد، در همان صفحه ۵، به طرز حیرت‌آوری می‌گوید:

«... نمی‌توانستم درد و اندوهم را پنهان کنم، ولی خواستم حرف بزنم که این کار برای من میسر نبود و کسی هم باور نمی‌کرد.»

«ما می‌شنیدیم که یهودیان به خاطر حفظ دین خود و نیز اموال و املاک‌شان از انتشار دین اسلام در هراس بودند و به همین دلیل، مردم را مخفیانه و با پستی و فرومایگی، ضدمحمد تحریک می‌کردند و نسبت به او کینه می‌ورزیدند.»

در این بخش از روایت گوسفند و در تمامی نقل‌قول‌هایی که از زبان راویان جانوری و گیاهی و اشیایی روایت شده، لحن و شکل زبان و نثر و سبک و سیاق گفتار و گزینش واژه‌ها و طرز ادای کلام و کوتاهی و بلندی گزاره‌ها و حتی تعلیل‌ها و احتجاج‌ها و اقامه دلیل‌ها، نه تنها تفاوتی با زبان و بیان انسان‌های فصیح و بلیغ ندارد، بلکه گاهی از آن‌ها نیز سبقت می‌گیرد. همین امر، سبب ناباوری در خواننده می‌شود.

۱۷- قصه نخل بریده

درختِ خرمایی آرزویش را بر زبان می‌آورد. او می‌خواهد به هر وسیله‌ای شده، به پیامبر و پیروانش کمک کند. در این روایت کوتاه، خواننده، در جریان چگونگی ساخت نخستین تریبون سخن‌رانی، در صدر اسلام قرار می‌گیرد. سرانجام، درخت خرما به آرزوی دیرینه‌اش می‌رسد و از تنه‌اش در ساختن «منبر» استفاده می‌شود.

این درخت دانا و گویا، پایه پای رشد اسلام و افزایش شمار مسلمانان، رشد می‌کند و شاهد و ناظر گردهمایی‌ها، مشورت‌ها و رایزنی‌های دوست و دشمن هست. شگفتی‌هایی در گستره دانایی این راوی غیرانسانی و شخصیت گیاهی



معمولاً اشخاصی داستان را روایت می کنند که به نوعی، در پیشبرد یا جلوگیری از پیشبرد داستان، نقشی آشکار و غیرقابل انکار داشته باشند. اگر داستانی از زبان شخصی خنثی و منفعل و کم تأثیر روایت شود، مسلماً آن داستان به خوبی پیش نمی رود و کشش و تأثیری دلخواه به وجود نمی آورد



احترام برای آن رویدادها و کنشگران آن‌ها، می توان به بهانه بازنویسی متن های تاریخی، ملی و مذهبی، عرصه ادبیات داستانی کودک و نوجوان را به شوخی گرفت؟ به گونه ای که گاهی احساس می شود از حسن نیت و شوق و شکیبایی کودکان و نوجوانان سوء استفاده می شود.

کتاب های آسمانی از جمله تورات، انجیل، و قرآن کریم منابع پرباری برای قصه ها و داستان های آیینی به شمار می روند. در کجای این کتاب های مقدس، این چنین با قصه و متون قصوی و سازوکارهای آن و قانونمندی های حاکم بر جهان متن های قصوی رفتار شده است؟

از تنها ویژگی این سبک بازنویسی (روایت از زبان راویان غیرانسانی) که بگذریم، جز کتاب سازی، حرکت دیگری مشاهده و احساس نمی شود.

سرفصل ها و مقاطع مهم حیات سیاسی و اجتماعی مسلمانان را مرور کرده است. در این کتاب، هیچ گونه تازگی و نوآوری در شکل شناسی روایت، ریخت شناسی کنش های داستانی و مهندسی پیرنگ و پرداخت پیکره و پیام داستان ها به کار نرفته است.

این شیوه داستان سرایی و بازنویسی متن های تاریخی، فقط از نظر انتخاب راوی تازگی دارد که این تازگی نیز در میانه کار، به علت تکرار و تعدد در ادامه آن، به پیری و خستگی می رسد.

بازنویس این متن ها، به شوق دست یافتن به شیوه ای نو در روایت داستانی، از اداره و اجرای فعالانه متن قصه ها بازمانده و به نوعی کلیشه نگاری خسته کننده نزدیک شده است.

آیا صرف باورمندی به پاره ای رویدادهای تاریخی - آیینی و قائل بودن نوعی تقدس و

می گویند. از قدیم ترین روزگاران، مردم در جست و جوی من هستند و همه می خواهند که تعداد زیادی از مرا داشته باشند؛ به خصوص اگر از طلا باشم. برق من مردم را جادو می کند و حتی آن ها را به خاطر به دست آوردن من، به جنگ وامی دارد. آن ها می خواهند هرچور که هست، بر من دست یابند. بعضی از آن ها مرا پس انداز می کنند و از من انفاق نمی کنند تا ثروتمند شوند.»

خواننده با مطالعه بند نخست متن کتاب، گمان می کند با یک متن سکه شناسی روبه روست، اما خیلی زود این گمان خواننده رنگ می بازد؛ زیرا نویسنده، بیش از این، به راوی (سکه) فرصت روایت نمی دهد و یک راست وارد متن های حادثه ای می شود و بریده هایی از رویدادهای تاریخی صدر اسلام را به عنوان قصه، انتخاب می کند و در کتاب جای می دهد.

بقیه روایت کتاب را از زاویه سوم شخص (دانای کل نامحدود) می خوانیم و هرگز وجود و لزوم روایتگری سکه را احساس نمی کنیم.

۲۰- قصه پرچم

آخرین کتاب مجموعه بیست جلدی زندگانی پیامبر، قصه پرچم است. نویسنده که کوشیده حوادث تاریخی و اجتماعی عربستان را در سال های آغازین پیدایی اسلام، در قالب روایت های کوتاه از زبان جانوران، گیاهان، اشیاء و پدیده های طبیعی (شب قدر) بازنویسی و بازگویی کند، در آخرین مجلد از کتاب های مجموعه بیست گانه، یک بار دیگر برخی از



پی نوشت ها:

۱. قصه فیل - عبدالنواب یوسف - غلامرضا نوعی - نشر ویدا - چاپ اول ۱۳۸۰ - ص ۲
۲. پیشین - ص ۴
۳. پیشین - ص ۴
۴. قصه الاغ - پیشین - ص ۲
۵. همان - ص ۴
۶. همان - ص ۴
۷. قصه انگور - پیشین - ص ۵
۸. قصه اسب معراج - پیشین - ص ۲
۹. قصه گوسفند - پیشین - ص ۵
۱۰. قصه سکه - پیشین - ص ۲